



(انسان و انسان سالاری در فرهنگ ایرانی اسلامی)

رویا عیسی زاده فر 1،

1 کارشناسی ارشد، دبیر سازمان آموزش و پرورش اردبیل، ایران

آدرس پست الکترونیک (royaeasazadehfar@gmail.com)

چکیده

در فرهنگ ایرانی بر گرفته از تعالیم اسلامی مساله انسان بعد از خدا محوری ترین مساله به شمار می آید. او جانشین حق روی زمین، قطب عالم، عالم اکبر، جامع جمیع اسماء و صفات الهی است. وجهان بر مدار او می چرخد. هموست که می تواند پس از سیر و سلوک روحانی به حقیقت جان و جهان هستی دست یابد و به مقامی برسد که بر کائنات فرمانروایی کند، چرا که خداوند به او خلقتی دوگانه عطا نموده است و با این خلقت است که می تواند در دو بی منتهای اسفل السافلین و اعلی علیین سیر کند. انسان در سایه عقل و بندگی خدا می تواند مدارج کمال را طی کرده و به مقام خلیفه الهی و ولایت برسد. او مراحل کمال را در سایه شریعت و پیروی از ولی و حرکت از ظاهر جهان و کثرات آن برای رسیدن به جهان وحدت و باطن آن طی می نماید.

واژه های کلیدی: انسان، انسان کامل، ولی، خلیفه الله، قطب عالم



Human and democratic people of Iranian culture

Roya ,Easazadehfar ¹;

1- Teacher Education Department, Ardabil,Iran

(Email: royaeasazadehfar@gmail.com)

)

Abstract

In Iranian culture from Islamic teachings, the man after God is the most important issue. His successor on the right pole of the universe, the universe of Akbar, of all Name of God and attributes of God. Why he services the world circuit. He is a spiritual journey that would later reach true life, the universe and its authority to rule the universe, Because God has blessed him with the creation of hybrid creatures that can in the extreme lowest and highest fly. In light of the human intellect, servant of God can the levels of excellence and to the successor of God on earth and its province. He and his compliance with the law and appears to cross the world and the inner world plurality Version it comes to evolution.

Keywords : *Man, a perfect man, the leader, the successor of God, the world pole (11 italic Arial)*

مقدمه

موضوع انسان و شناخت او از دیر باز مورد توجه بشر بوده است و هر کدام از مکاتب بر اساس جهان بینی خاص خود تعریفی از انسان ارائه می دهند و کمتر مکتب فکری و فلسفی می توان سراغ داشت که نسبت به موضوع انسان بی تفاوت باشد؛ زیرا رهایی انسان از سرگردانی بستگی به این مسئله دارد که او از خود و توانایی هایش، چه تصویری دارد. «جمله معروف «خودت را بشناس» که از سقراط نقل شده، و با تعبیر دیگر در تفکرات و اندیشه های قبل از سقراط نیز وجود داشته نشان دهنده این مسأله است که آدمی نسبت به «خود» و حقیقت وجودی خود هیچ وقت بی اعتنا نبوده است، و اگر هم بر بعضی از مکاتب فکری ایراد گرفته می شود که به انسان توجه نکرده اند، این نه به آن معناست که آن مکاتب اصلاً توجهی به انسان نداشته اند، بلکه مراد آن است که از اندیشیدن در باره انسان آنگونه که شایسته مقام آدمی بوده خودداری کرده اند.» (نصری، 1376 : 1) به خاطر اهمیت این موضوع است که اولیای دین خود شناسی را سودمند ترین علوم گفته اند. در طول تاریخ بشری دانشمندان هر کدام از ادیان الهی و مکاتب بشری به بحث در مورد این موجود ناشناخته پرداخته اند تا تصویری درست از انسان، توانایی هایش و کمال او ارائه بدهند. در دین اسلام انسان به عنوان جانشین حق روی زمین معرفی شده است. انسان عالم اکبری است که خداوند در نهادش استعداد هایی شگفت انگیزی را به ودیعه نهاده است و به او این فرصت را عطا نموده که استعداد بالقوه خویش را فعلیت ببخشد و با پیمودن مسیر کمال به مقامی جانشینی خدا برسد. توجه به انسان و جایگاه او در فرهنگ اسلامی ریشه در اعتقادات و آموزه های اسلامی دارد و بسیاری از آیات و روایات درباره جایگاه انسان علی الخصوص انسان کامل است. که محور تمام کاینات می باشد. هدف از آفرینش و خلقت جهان و ارسال پیامبران و نزول کتب



دومین کنفرانس بین المللی اقتصاد، مدیریت و فرهنگ ایرانی اسلامی

اردیبهل - مرداد ۱۳۹۴

با مجوز رسمی از وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی - اداره کل استان اردبیل

آسمانی در واقع رساندن انسان به مقامی خلیفه الهی است. و انسان با رسیدن به این مقام است که مظهر جمیع اسماء و صفات الهی می شود.

در این مقاله سعی شده به بررسی اجمالی در باره انسان و انسان آرمانی، هدف از خلقت و ضرورت شناخت او... در دین اسلام از دیدگاه فلاسفه و عرفا بپردازیم.

1- مفهوم انسان و اهمیت شناخت او

انسان نام است برای جسد معین و نفس معین که ساکن در آن جسد است و جسد و نفس دو جزء برای انسانند، یکی از آندو جزء شریف است. یکی مانند درخت است و دیگری مانند ثمره درخت، نفس راکب و جسد مرکوب است. (دهخدا، 1342: 399) در مورد اشتقاق کلمه «انسان» و ریشه اصلی این کلمه میان اصحاب لغت اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را مشتق از «نسیان» می دانند، و وجه تسمیه آن را فراموشکاری انسان می گویند. این فراموشکاری را مربوط به آدم ابو البشر است که عهد خود را با حضرت حق فراموش کرد. «البتّه این که متعلّق نسیان چیست؟ خود بحث مفصّلی را می طلبد، لکن مهم ترین آن، نسیان عهد ازلی و «یوم الست» است، چنان که خدای سبحان می فرماید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؛ آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند چرا گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی» (اعراف/ 172) و در آیه دیگر می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ؛ و به تحقیق ما با آدم، پیشتر از این [پیش از خوردن میوه ممنوعه] عهد بسته بودیم ولی فراموش کرد.» (طه/ 115) «مومنی، 1387: 19) راغب اصفهانی، در این باره می گوید: «الإنس: خلاف الجن، والأنس: خلاف النفور... والإنسان قیل: سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ خَلِقَ لَا قِوَامَ لَهُ إِلَّا بِأَنْسٍ بَعْضُهُمْ بَعْضٍ، لِهَذَا قِيلَ: الْإِنْسَانُ مَدْنِيٌّ بِالطَّبْعِ، مِنْ حَيْثُ لَا قِوَامَ لِبَعْضِهِمْ إِلَّا بِبَعْضٍ، وَ لَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَقُومَ بِجَمِيعِ أَسْبَابِهِ، وَ قِيلَ: سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَأْنَسُ بِكُلِّ مَا يَأْلَفُهُ. إنس خلاف جن است و أنس (آرام یافتن به چیزی)، خلاف نفور است. انسان نامیده شدن انسان از این روست که به گونه ای آفریده شده که قوامش تنها به انس گرفتن با دیگران است. از این رو گفته اند انسان، طبیعتی مدنی دارد. از آن جهت که قوام آن ها به یگدیگر است و نمی توانند تمام اسباب و وسایل را به تنهایی داشته باشند. نیز گفته اند: انسان نامیده شدن انسان، از این رو است هر که با او الفت بگیرد، با او همدم می شود یا اینکه همواره با دو أنس همراه است: أنس روحانی با حق، و أنس جسمانی با خلق یا بدان سبب که دو پیوند در او نهاده شده است: یکی با دنیا و دیگری با آخرت.» (ری شهری، 1387: 13)

شناخت انسان و ویژگیهای ممتاز نهفته در ابعاد وجودی او، از مهم ترین مشغولیت های ذهنی بشر از قدیم الایام تا کنون بوده است؛ زیرا رهایی انسان از سرگردانی و سرگشتگی تنها در سایه شناخت درست و کامل از خود و توانایی هایش میسر می گردد؛ و بهره مندی او از جهان طبیعت در صورتی که او بداند برای چه آفریده شده و چه چیزهایی برای رسیدن او به سعادت مؤثر و مفید است، به طور کامل صورت می پذیرد. «بامعنا بودن زندگی انسان، به تصویرهای مختلف از او بستگی تام دارد و این تصویرهای مختلف را تحقیقات انسان شناختی در اختیار ما قرار می دهد. برای مثال اگر در انسان شناسی به این تصویر دست یابیم که انسان دارای هدف معقول و متناسبی نیست که در طول زندگی خود به سوی آن در حرکت باشد، یا اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم جبر زیستی، اجتماعی، تاریخی و الهی است و خود نمی تواند سرنوشت خویش را رقم زند، در این صورت، زندگی انسان بی معنا و سراسر پوچ و بیهوده خواهد بود؛ ولی اگر انسان را موجودی هدفدار (هدفی معقول و متناسب)



و مختار تصویر کردیم که می‌تواند با تلاش به آن هدف برتر دست یابد، زندگی وی معقول و بامعنا می‌شود.» (مصباح یزدی، 1390: 24) «یکی از اصول و مبانی هر جهان بینی و یکی از محور های اساسی معرفت و اندیشه بشری «انسان» و مباحث مربوط به اوست که همواره توجه و اهتمام اندیشه وران و متفکران را به خود جلب کرده است. و در بخشها و به شیوه های گوناگون، شناخت انسان و خصوصیات و توانمندی های او را مطرح کرده اند (حاجی صادقی، 1383) زیرا در حقیقت شناخت انسان، یعنی شناخت خود ما، بدون آن، ما را نوعی نا خود آگاهی سیاه فرا می گیرد که چراغ درخشان علم نمی تواند ما را به جایی راهبر گردد.» (شریعتی، 1389: 12)

به خاطر دشواری و ظرافت شناخت انسان است که گفته می شود سه طایفه در این وادی دچار سرگردانی و حیرت شده اند: «طایفه ی نخست فرشتگان الهی هستند که وقتی خداوند ایشان را از آفرینش انسان آگاه کرد، عرضه داشتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَتَحْنُ نُسَبِّحُ وَنُقَدِّسُ لَكَ؟ آیا موجودی را خلق می کنی که در زمین فساد کند و به خونریزی پردازد؟ در حالیکه ما فرشتگان به تسبیح و حمد و تقدیس تو مشغول هستیم.» (بقره /30)

طایفه ی دوم، جنیان به ویژه شیطان با سابقه شش هزار سال عبادت بود که از شناخت مقام شامخ حضرت آدم (ع) باز ماند و با قیاسی ناروا در مقابل دستور الهی سجده بر آدم گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ من بهتر از اویم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی!» (اعراف/12)

طایفه ی سوم، بسیاری از انسانها هستند که در اثر نادانی، غفلت و فرو رفتن در مادیات و ظواهر، زندگی آدمی را در همین کالبد مادی منحصر کرده و از شناخت گوهر بی بدیل خویش باز مانده اند. به سخن دیگر با وجود آنکه آدمی از تمامی موجودات و پدیده های بیرونی نسبت به خود نزدیکتر است، در شناخت و کشف حقیقت وجودی خود، نا کام مانده است.» (مومنی، 1387: 13-14)

این مطلب در واقع بیانگر این است که دانش محدود بشری قادر به شناخت و کشف توانایی های این موجود مرموز نیست. «از این رو چاره ای جز آن نیست که در شناخت انسان و ابعاد گوناگون وجود او و اسرار وجودی اش، باید به سراغ کسی رفت که انسان برای او موجودی شناخته شده است و او، آفریدگار انسان است. آری! تنها آفریدگار انسان است که حقیقت این موجود پیچیده را می شناسد و از همه رازها و نیازهای او، آگاه است «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ آیا آن که آفریده است، نمی داند، با این که او باریک بین آگاه است؟» (ملک/14) و از مبدأ آفرینش و منشأ پیدایی او کمک بجویم و به همین منظور دست نیاز به سوی وحی الهی (در جایگاه یگانه منبع مطمئن دیدگاه های الهی) دراز کنیم.» (ابراهیم زاده آملی، 1386: 52)

2- منزلت و جایگاه انسان در ادیان الهی (یهود، مسیحیت، اسلام)

در آیین یهود «انسان وجودی جسمانی و روحانی در طبیعت و اعجاز بزرگ آفرینش است. خلق انسان در آخرین روز آفرینش دلیل بر اهمیت و شأن و مقام اوست. از این رو، انسان در دین یهود از قدر و ارزش مخصوصی برخوردار است. خداوند از انسان می‌خواهد در تحقق هدف او که استقرار نهایی خیر بر روی زمین است با او شریک باشد. بدین منظور، وظیفه اساسی آدمی تقلید و پیروی از خداوند است. خداوند ذاتاً مقدس است بنابراین انسان نیز باید مقدس باشد پس وظیفه هر یهودی



رعایت اصول تورات است که از طرف خداوند فرستاده شده است. زندگی توأم با رفتار درست که به رعایت قانون اخلاقی مقرر شده از سوی خداوند اختصاص یافته و خیرخواهی شفقت‌آمیز نسبت به هم‌نوعان خود مهمترین خواسته‌های دین است. انسان شریک فعال خداوند در حاکمیت یافتن اخلاق بر جهان است. انسان به واسطه خلقت اساساً روحانی خود می‌تواند با توسل به خداوند به ابدیت دست یابد. از دیدگاه دین یهود، هدف خداوند از آفرینش روح انسانی آن بوده است که آفریده‌اش را از خوبی‌های خود بهره‌مند سازد، اما اگر روح انسانی بدون زندگی جسمانی و هیچ تلاش و زحمتی از ابتدا به طور مستقیم در معرض فیض و خوبی‌های بی‌پایان پروردگار در جهان آخرت قرار می‌گرفت دچار شرم و خجلت ناشی از عدم بروز شایستگی پاداش می‌شد و نمی‌توانست به طور کامل از نور و رحمت الهی بهره‌مند شود. لذا می‌بایست که آن روح در لباس مادی جسم و تن آدمی به این جهان وارد شود و مدت زمانی را در آزمایش‌های گوناگون و گاه سخت و دشوار بگذرانند تا با کوشش و تلاش، وفاداری خود را به خداوند و دستورات او نشان دهد و پس از آن با فرا رسیدن مرگ جسمانی و در صورت موفقیت از آزمون‌های متفاوت زندگی بتواند با افتخار بر سر سفره فیض الهی بنشیند و با لذت کامل و بدون خجلت از آن بهره‌مند شود.» (حمای لاله زار، 1384)

دین در مسیحیت که برآمده از سنت یهودی است، براساس مندرجات کتاب عهد عتیق معتقد است که انسان مخلوق و آفریده خداست که به شباهت و تصویر خدایش خلق شده است و این صورت الهی امری عرضی که به ذات انسان ملحق گردیده باشد نیست، بلکه ذات انسان و وجه مقوم او مراد است. آیه‌ای 1 که در درک دیدگاه مسیحی راجع به طبیعت بشر فوق‌العاده مهم است، می‌گوید: «انسان به صورت خدا و به شباهت او آفریده شده است» (به صورت خدا) بودن انسان مربوط است به صورت او؛ اما «به شباهت خدا» بودن او به ابدیتش ربط می‌یابد؛ چرا که انسان آن روحی را که خدا در ابتدای خلقت در او دمید، اما به سبب سقوط خود از کف داد، دوباره باز پس می‌گیرد. در مسیحیت انسان آمیزه‌ای از روح و جسم می‌باشد و از خلقتی مادی و الهی بهره‌مند است. هر چند، گاه سخن از سه ساحتی بودن وجود اوست یعنی روح، نفس و جسم؛ لکن اغلب مسیحیان روح و نفس را یک چیز می‌دانند. در دین مسیحی روح انسان جنبه الهی را داراست همچنان که قدیس پولس سوم معتقد بود: «خداوند روح خود را... به ما عطا کرده است.» (امانی، 1386)

در آموزه‌های آسمانی اسلام، پس از مسأله «خدا»، «انسان» محوری‌ترین مسأله به شمار می‌آید. انسان محور تمام کائنات بوده، آفرینش جهان و فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی به منظور رساندن انسان به سعادت و رستگاری حقیقی صورت گرفته است. جایگاه انسان در دین اسلام تا جایی است که: «گذشته از این که یک سوره قرآن مجید، سوره 76 به نام انسان، سوره‌الانسان نامیده شده، واژه‌های «بشر»، «آدم»، «انس»، «انسی» و «انسان» به کرات در قرآن آمده است... و در اهمیت مقام انسان می‌فرماید: «الادمی بُنیانُ الرَّبِّ، ملعونٌ مَنْ هَدَمَ بُنیانُ الرَّبِّ؛ آدمی زاده بنیاد پرور دگار است هر کس آن را منهدم سازد ملعون است.» (حلبی، 1374: 26) «انسان به تعبیر اسلامی، جانشین خدا روی زمین است برای اعمالش در پیشگاه خدا مسئول بوده، قیّم و حافظ زمین است، زمینی که حقّ سلطه بر آن به وی داده شده است، مشروط به اینکه به خودش به عنوان آن شخصیت زمین محوری که بر صورت خدا آفریده شده یعنی یک موجود خدا گونه که در این عالم زندگی می‌کند، ولی برای جاودانگی آفریده شده است وفادار بماند، چنین انسانی با آگاهی از حقیقتی روحانی به سر می‌برند که متعالی از او است و با این همه آن چیزی جز فطرت خود او نیست و نمی‌تواند علیه آن بشورد مگر با پرداخت بهای جدایی از همه چیزی که هست و همه چیزی که باید برای خود آرزو کند.» (کبیر، 1384: 197)



همین ویژگی است که او را به مقام خلیفه الهی می رساند «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...: زمانی که پروردگار تو به ملائکه فرمود می خواهم در زمین جانشینی قرار دهم...» (بقره/30) و خداوند تعالی برای برخورداری او از این مقام شایسته ی الهی اسماء را به آدم (ع) تعلیم فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ و خداوند به آدم همه ی اسماء را تعلیم داد. و او را شایسته قبول بار امانت الهی نمود. امانتی که هیچ کدام از مخلوقات آن را قبول نکردند. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ ما امانت را بر آسمان و زمین و کوهها عرضه داشتیم و لکن از تحمل آن امانت ابا کردند و ترسیدند. «وانسان [در اثر قابلیت که داشت] آن را حمل کرد چون هم ظالم بود، [قابلیت عدل را داشت و عادل باقوه بود] بود هم جاهل [قابلیت علم را داشت و عالم بالقوه بود]. (احزاب/72) (مومنی 1387: 29)

4-هدف از خلقت انسان در اسلام:

خداوند متعال حکیم و هر امر از جانب ایشان بدور از حکمت نیست. مسلماً خداوند از آفرینش انسان حکمت و هدفی داشته، که براساس آیات قران و روایات به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) شناخت خداوند: «ترجیع بند خلقت بنا به تعبیر داریوش شایگان این حدیث قدسی است: «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ فِيهِ عَرْفُونِي؛ من گنجی مخفی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلق را آفریدم با او مرا شناختند.» به تعبیر دیگر: مشیت حق این بود که اعیان اسماء خود را ببیند. یعنی تعیینات این اسماء را در وجود خارجی بنگرد؛ و می توان گفت که او می خواست عین خود را رؤیت کند، زیرا عین او جز ذات متصف به اسماءش نیست. پس ظاهر شد در هستی آنچه ظاهر شد و بدان گونه که به ظهور آمد؛ نقاب از کنز مخفی که همان ذات مطلق مجرد از علاقات و نسب است بر افکند» (عبدالغفور، 1388: 284) و امام حسین علیه السلام نیز در این باره می فرماید: «ما خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند.» (ری شهری 1386: 141)

ب) آزمایش انسان: حکمت دیگر خلقت انسان، ابتلا و آزمایش است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. اوست که مرگ و زندگی را آفرید تا ببازماید شما را که کدامتان بهترین کردار را دارید.» (ملک/2) گفتنی است که آزمایش خداوند متعال به منظور آگاهی یافتن نیست؛ بلکه حکمت آن، شکوفا کردن استعدادهای نهفته انسان است.

ج) عبادت پروردگار: هدف دیگر از خلقت انسان عبادت خداوند است. چنانکه در قران بدان تصریح شده است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ خلق جن و انس را نیافریدیم، مگر برای این که مرا به یکتایی پرستش کنند.» (ذاریات/56) «چنان که امام حسین علیه السلام نیز می فرماید: «ما خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ؛ ندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند، و هرگاه او را بشناسند، او را می پرستند.»

د) رجوع به سوی خدا: از نگاه قرآن، حکمت غایی و فلسفه نهایی آفرینش انسان و جهان، بازگشت به خداوند متعال است، و اگر این هدف نباشد، نه تنها آفرینش انسان، بلکه آفرینش جهان، باطل و بیهوده است. لذا در تبیین هدفدار بودن خلقت انسان می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا می پندارید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما



به سوی ما باز نمی گردید؟» (مومنون/115) « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ؛ ای انسان ! به راستی که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.» (انشقاق/6) «(ری شهری، 1386)

با توجه به آیاتی و روایات ذکر شده می توان در یک جمع بندی کلی گفت: که هدف نهایی از خلقت انسان چنانچه اشاره شده باز گشت یا رجوع به سوی پروردگار می باشد. از آنجایی که حقیقت جویی در نهاد اوست، شناخت پروردگار او را به سوی خدا، آن کمال، مطلق رهنمون می شود. میل به پرستش او رابه عبادت خداوند او می دارد، و بالاخره شناخت و عبودیت پروردگار او را در مسیر کمال قرار می دهد، زیرا خداوند کمال مطلق است و انسان فطرتاً جویای کمال است. کمال انسانی در رسیدن به او وفنا در ذات احدیت می باشد. و کسی که به چنین مقامی رسیده انسان کامل و «صورت الهی است، شریف المنزله، رفیع المرتبه است. عالم اصغر است که روح عالم اکبر، علت و سبب آن است؛ اکمل موجودات است، هم خلق است و هم حق است. مختصر الشریف است، که جمیع معانی عالم کبیر موجود در آن است.» (جهانگیری، 1383: 438)

5- انسان کامل:

توجه به انسان کامل - انسانی که معیاری برای افراد انسانی باشد - سابقه ای بس دیرینه دارد. «آدمی زاده از روزی که فارغ از درد نان و آب گشته، و یا در ضمن گرفتاری ها، نواقص خویش را و ابنای نوع خویش را از ضعف جسمی و روحی، نیازها، حسد ها، بخل ها و سبک مغزی ها دیده، همواره بدنبال انسانی که از این نواقص و ضعف ها عاری بوده می گشته است... و قهرآرمان این را داشته است که انسان کامل شود، اگر خود نمی توانسته به این آرمان برسد در ذهن خویش انسانی چنین می ساخته است از این روی دیوژن یا شیخ شبلی در روز روشن چراغ به دست دنبال انسان کامل می گشته است.» (حلبی، 1374: 101)

شاید در همین جست و جو بوده که «گاه موجودات ماوراءالطبیعی و رب النوعها و گاه قهرمانان افسانه ای و اساطیری؛ و زمانی هم شخصیت های برجسته تاریخ را به عنوان انسان کامل مطرح کرده است. در هر یک از فرهنگها و مکاتب فکری و فلسفی و آیینها و مذاهب، ردپای از انسان کامل را می یابیم. ادیان، مذاهب و مکاتب بر پایه برداشت و شناختی که از حقیقت انسان دارند، هر یک به گونه ای لزوم رسیدن به مقام عالی انسانی که همان انسان کامل می باشد را پذیرفته اند و برای آن ویژگی ها، القاب و وظایفی را بیان کرده اند. در هند باستان آیین های بودا، یوگا، بهاکتی و... از انسان کامل به نام های «ارهات» و انسان آزاده یاد کرده اند. اگر فلسفه یونان بیش تر به شناسایی هستی و عالم وجود پرداخته، در عوض فرهنگ هندی سودای رستگاری و نجات انسان با توجه به درون آدمی را در سر دارد. «ارهات»؛ یعنی مرد ارزنده یا مرد تمام که نه به چیزی دلبستگی دارد و نه از آن بیزار است. انسان کامل کنفوسیوس همانندی بسیاری با انسان کامل در باور تصوف و عقاید اسلامی دارد. در آیین کنفوسیوس بالاترین مقام انسانی را «کیون تسو» همان «انسان قدیس و پاک» داراست. چنین انسانی از آغاز زاده شده، دارای ویژگی های نیک بوده و دست غیبی او را به کمالات والای انسانی آراسته است. او تک بعدی و خود خواه نیست که تنها به خود بپردازد، بلکه تلاش او برای نجات دیگران نیز می باشد. در یونان، سرزمین اندیشه و سخن، نیز متفکران به انسان کامل پرداخته اند؛ افلاطون ویژگی های انسان کامل را در فیلسوف می بیند. فلاسفه کسانی هستند که وجود ابدی و لایتغیر را درک می نمایند... و در پایان به یاری همان جزء نفس به قرب و وصال وجود حقیقی نایل گشته و خرد و راستی را تولید می کنند. ارسطو «انسان بزرگوار» یا



«انسان بزرگ منش» را برمی‌گزیند و در توصیف او چنین می‌گوید: رفتارش متوجه افتخار است؛ چون افتخار با بزرگ منش وابسته است، او همواره آماده ی نیکی کردن به دیگران است و در ضروریات زندگی و در موارد بی‌اهمیت زبان به شکوه نمی‌گشاید و... زردشت نیز از انسان آرمانی‌اش سخن گفته و او را دارای اوصاف آسمانی و برتر می‌داند: پروردگارا! مرد نیک اندیش و پارسایی که روانش با راستی همگام است، تنها به تو می‌اندیشد و کردار نیک خود را به تو نیاز می‌کند. هم‌چنین در آیین زردشت از نجات دهنده‌ای که او را «سوشیانت» نام نهاده‌اند، سخن به میان آمده است: ای مزدا کجا سپیده دم به در آید و جنس بشر به سوی راستی روی کند، که نجات دهنده «سوشیانت» بزرگ با گفتار پر از حکمت خویش به مراد رسد. «انسان کامل» در اندیشه ی کلام و فلسفه و عرفان غرب نیز بسیار مورد توجه است. می‌توان گفت ریشه‌گرایش به انسان کامل، میل به کمال در درون آدمی و علاوه بر آن دوری از نقص، ضعف و حقارت است. بنا به قول آدلر، دوری از احساس کهنتری، از نیازهای اساسی آدمی است؛ و منشا آن در اندیشه «خداگونه بودن انسان» است که هم در تفکرات دینی و هم تفکرات فلسفی وجود دارد. تقریباً در عموم مکاتب و آیین‌ها انسان کامل انسانی است که: از دیگران برتر بوده به طوری که در دلها نفوذ می‌کند، افکارش و اندیشه‌هایش با عموم افراد تفاوت دارد و اسیر خویش نیست و به فکر دیگران است. او فردی است که با اعمال و رفتار خودش سعی در هدایت مردم دارد. او انسانی است که از زندان تن گریخته و روح خود را در جهان از تمام قیود آزاد کرده است. چنین شخصی اگرچه در ظاهر یک تن است، ولی به عظمت هزاران تن است و شهره عام و خاص. البته غیر از موارد گفته شده هر یک از مکاتب بر اساس جهانبینی خاص خود انسانی را نمونه‌ایده آل معرفی کرده و ویژگی‌هایی را برای انسان کامل خود بیان کرده‌اند. (نصری، 1376: 3-7)

6- انسان کامل از منظر قرآن :

اگر چه اصطلاح انسان کامل در قرآن و روایات اسلامی به صراحت نیامده است ولی به جای آن تعبیری از قبیل «مخلص»، «متقی»، «عباد الله»، «مسلمان کامل»، «مومن کامل» و... در توصیف انسان کامل استفاده شده است. خداوند در آیه 177 سوره بقره نشانه‌های کمال را بیان می‌کند. و «از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: «مَنْ عَمِلَ بِهَذِهِ آيَةٍ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ؛ هر کس به این آیه عمل کند، در ایمان به کمال رسیده است.» چرا که این آیه هم مشتمل بر مسائل اعتقادی است، هم متذکر عمل صالح و هم فضایل و ملکات اخلاقی: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنْ...؛ نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید، لیکن نیکوکار آن کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان و درآزاد کردن بردگان صرف کند و نماز به پا دارد و زکات مالش را بدهد. با هر که عهد بسته به موقع به وعده و عهدش وفا کند، و در سختی‌ها و بلاها شکیبیا باشد و در هنگام جنگ نیز صبر نماید؛ اینان هستند که راستگویان‌اند و فقط این‌ها متقیان واقعی هستند.» (مومنی، 1387: 201)

خداوند در قرآن، کاملترین انسانها را مخلصین نیز معرفی می‌کند. مخلصین کسانی هستند که در خیرات بر دیگران سبقت می‌گیرند؛ «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ؛ در کارهای نیک از هم سبقت بگیرید» (بقره/148) و به خاطر سبقت در خیرات جزء مقربان در گاه الهی هستند. «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ؛ آن‌ها که به خیرات و مغفرت و رحمت سبقت گرفتند مقربین در گاه الهی



هستند.» (واقعه/11،10) آنها کسانی هستند که شیطان هرگز نمی تواند به وجود آنها نفوذ کرده آنها را وسوسه کند. «لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَ كَا مِنْهُمْ مُخْلِصِينَ ؛ به عزت تو سوگند همه آنها به جز بندگان مخلص تو را اغوا خواهم کرد» (ص/83،82) انسانهای کامل از چنان مرتبه وجودی برخوردار هستند که شایستگی وصف خداوند را به گونه کامل دارند، «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ خداوند منزّه است از آنچه وصف می کند مگر از اوصافی که بندگان مخلص خدا برای او قائل هستند.» (صافات/159،160)

در روایات اسلامی نیز نشانه ها و ویژگی هایی برای انسان کامل بیان شده که به اختصار می توان به برخی از آنها اشاره کرد. از جمله این نشانه های کمال انسان محبت اهل بیت (ع) است چنانچه «مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار روایت مفصلی نقل کرده که در ضمن آن آمده است: پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) خطاب کرد: یا علی، مثل تو مثل و مانند» قل هو الله احد است که هرکس یک مرتبه بخواند، مثل این است که یک سوم قرآن را ختم کرده و اگر دو مرتبه بخواند، مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده و اگر سه مرتبه بخواند مانند این است که همه ی قرآن را تلاوت کرده است. (بحارالانوار /ج 9، ص 298) سپس فرمود: یا علی فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثُ الْإِيمَانِ..؛ یا علی اگر کسی تورا به زبانش دوست داشته باشد یک سوم ایمان او کامل می شود و اگر علاوه بر زبان به قلبش نیز تورا دوست بدارد، دو سوم ایمانش کامل می گردد و اگر علاوه بر زبان و قلب در عملش نیز تورا یاری کند، به تحقیق همه ی ایمان را کامل کرده است.» (همان: 204)

علاوه بر این موارد، ویژگیهای دیگری از قبیل: تبعیت از حق، تواضع؛ یقین، سکوت، خوف از خدا، صداقت، شکر در همه احوال، توکل، تسلیم، رضا، کنترل خشم، حسن خلق و... در روایات اسلامی برای مومن و مسلمان کامل بیان شده است.

7- انسان کامل از منظر فلاسفه ایرانی اسلامی :

فلاسفه ایرانی نیز با توجه به جهانی بینی اسلامی خودشان بحث انسان کامل را مطرح کرده و در این مورد مباحثی را به اختصار یا اجمال بیان کرده اند. که در این جا به اندیشه های دو تن از فلاسفه معروف جهان اسلام، فارابی و ملاصدرا در باره انسان کامل اشاره می کنیم :

«آثار موجود حاکی از آن است که که ابونصر فارابی، فیلسوف قرن سوم نخستین فیلسوفی است که در جهان اسلام درباره فلسفه و آفرینش، سعادت آدمی، انسان کامل و ویژگی های انسان کامل بحث کرده است. انسان کامل و جامعه ی کمال یافته دو آینه ی متناظر در فراست فلسفی فارابی است. فارابی که مفهوم انسان کامل را با اصطلاحات «الفیلسوف الامام»، «الرئیس الاول»، «الفیلسوف الکامل» و «الکامل علی الاطلاق» را پرورانده است، رهبری «مدینه ی فاضله را براننده آن می داند و در احصاء العلوم به صراحت عنوانی را به «انسان کامل» اختصاص داده است و آن کسی است که با برخورداری از خرد خدایی در مرتبه انسانیت به نهایت کمال رسیده است.» (آرزو، 1388: 277) «رئیس مدینه که برترین و کاملترین انسانهاست از دیدگاه فارابی باید علاوه بر حکمت از ویژگی های زیر نیز برخوردار باشد: اعضای بدنش کامل باشد. تیز فهم و سریع التصور باشد تا هر آنچه دیگران می گویند به خوبی در یابد و از حافظه قوی برخوردار باشد. تا آنچه را ادراک می کند یا می بیند از یاد نبرد و نیز تیز هوش باشد تا به کنه مطالب به آسانی پی ببرد. خوش بیان باشد تا بتواند مقاصد خود را به دیگران بفهماند. دوستدار علم باشد و در کسب آن بکوشد. در خوردن و نوشیدن حریص نباشد و از لهو و لعب بپرهیزد. به درهم و دینار دنیوی بی اعتنا باشد. از



عزت نفس برخوردار باشد و از امور ناپسند بپرهیزد. دوستدار راستی و راست گویان، عدالت و دادگران بوده و دشمن دروغ و دروغگویان ظلم و ستم و ستمگران باشد. از اراده قوی برخوردار بوده و هر کاری را لازم می داند با جرأت دلیری انجام بدهد.» (نصری، 1376:171) «فارابی انسان کامل خود را در حد نبی و امام می داند؛ زیرا که افعال و کردار وی از ناحیه وحی که همان عقل فعال است، منشأ می گیرد.» (همان: 171) از نظر فارابی انسان کامل که رئیس مدینه است باید در اعمال و رفتار و طرز اداره مدین خود به خدا تشبیه جوید، یعنی همانگونه که خدا نظام احسن را حاکم بر هستی نموده و هر جزئی را در جای خود قرار داده است، رئیس مدینه نیز باید حرف و صناعات و خیرات را به گونه ای عادلانه ایجاد کند تا افراد مدینه به سعادت دنیوی و اخروی برسند.» (همان: 172)

آخرین فیلسوفی که در عرصه فلسفه اسلامی به بحث انسان کامل پرداخته، ملا صدرا است. «از نظر ملا صدرا انسان میوه درخت وجود است و سراسر عالم برای او آفریده شده است. انسان موجودی است که از نظر نشئه ظاهریش کتاب کوچکی است، اما به حسب نشئه باطنی و کمال و احاطه اش به علوم و معارف گوناگون، کتاب بزرگی است که هیچ موجودی را با او نمی توان قیاس کرد. انسان کامل از نظر ملا صدرا انسانی است که با خدا انس دائمی دارد و به فرایض و نوافل التزام دارد؛ او در همه عبادات و حرکات و سکناش در آن دیشه قرب به خداست. به چیزی جز خدا ارزشی قائل نیست. او عاشق خداست. مرگ را دوست دارد زیرا معتقد است با مرگ به وصال و لقای محب خود می رسد. دوستدار علم خصوصاً علوم سماوی و علم نفس است. او از مکاشفات ربانی برخوردار است و...» (آرزو، 1388:278) «بنابر عقیده حکیم صدر المتالهین انسان کامل حقیقت واحد است که خود مراتب و درجات عدیده دارد و هر رتبه و درجه آن نیز در یک تنظیر، نامی خاص می یابد. آن مرد الهی در تنظیر اشرف عالم تکوین (انسان) و اشرف عالم تشریح و معنا (قرآن) می فرماید: همان گونه که قرآن بطون و مراتب دارد، انسان کامل نیز هفت مرتبه دارد که عبارتند از: 1. نفس، 2. قلب، 3. عقل، 4. روح، 5. سر، 6. خفی، 7. اخفی. در جایی دیگر صدر المتالهین یکی از آخرین مقام را این گونه بیان می دارد که: «از اسفل سافلین» تا «علی علیین» درجات و مقامات افراد بشر می باشد. (محمدی آرنی، 1388) «بالاخره انسان کامل ملا صدرا دارای دو حرکت است یکی حرکت صعودی برای تکمیل ذات خود و دیگری حرکت نزولی برای تکمیل نفوس بشر.» (نصری، 1376:271)

8- انسان کامل از منظر عرفای ایرانی اسلامی:

«پیش از وضع اصطلاح «انسان کامل» توسط ابن عربی اصطلاحات «انسان عقلی»، «انسان اعلی»، «انسان حق» و «انسان اول» در فرهنگ اسلامی بکار رفته اند. بایزید بسطامی پیش از ابن عربی اصطلاح «الانسان الکامل التمام» را در مورد انسانی بکار برد که به مقام والای معنوی رسیده است. و سپس حلاج از انسانی سخن گفته که جمیع مراتب کمال را پیموده و مظهر کمال صفات الهی شده و به مقام «انالحق» نایل شده است.» (مظاهری، 1387:68) پس از حلاج با شاعر اسماعیلی، ناصر خسرو قبادیانی مواجهیم که از «آدم معنی» و «حوای معنی» [همان انسان کمال یافته] سخن می گوید. (سید مظهري، 1389:184)

اما اصطلاح «الانسان الکامل» را نخستین بار ابن عربی در کتب خود از جمله فصوص الحکم آورده است. «ابن عربی از «انسان الکامل» گاهی با عناوین «الانسان الحقیقی»، «الانسان الارفع» و «الانسان الاول» اسم می برد. آن را نایب حق در زمین و معلم ملک در آسمان می خواند و کاملترین صورتی می داند که آفریده شده است. و موجودی اکمل از آن به وجود نیامده است



و یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت حق می پردازد. او صورت کامل حضرت حق و آئینه جامع صفات الهی است.... نسبت به حق مانند نسبت مردم چشم است به چشم، یعنی همانطور که مقصود اصلی از خلقت چشم، مردمک آن است که نظر و بصر تنها به وسیله مردمک چشم حاصل است، همین طور مقصود اصلی از ایجاد عالم، انسان به ویژه انسان کامل است که، به وسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر و اتصال اوّل به آخر حاصل و مراتب عالم باطن و ظاهر کامل می گردد. ... خدا تنها او را به صورت خود آفریده است. ... کسی که بخواهد از طریق مشاهده نه از طریق اندیشه به او معرفت بیابد، می تواند به انسان کامل بنگرد که او مظهر کامل حق است. انسان کامل روح عالم و عالم جسد اوست. همانطور که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر امور و تصرف در آن می پردازد، همین طور انسان کامل به وسیله اسماء الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است، در عالم تصرف می کند و آن را اداره می نماید. (جهانگیری، 1385: 443) «انسان کامل بالاصاله مستحق اسماء ذاتیه و صفات الهیه است و چون آینه ایست تمام نماد مقابل حق و از این جهت او را مرآة حق گویند. و خدای تعالی بر خود واجب فرموده است که اسماء و صفات خود را جز در انسان کامل نبیند، و آیه امانت گواه بر این مطلب است.» (گوهرین، 1367: 125)

ظاهراً نخستین اثر مستقلی که به نام «الانسان الکامل» نوشته شده منسوب به عارف و محقق نیمه دوم قرن هفتم، عزیز الدین نسفی، می باشد. او در باره انسان کامل می گوید: «بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد.... بدان که انسان کامل آن است که در او چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف» (نسفی، 1388: 74) «ای درویش انسان کامل را شیخ، پشوا، هادی و مهدی گویند و جام جهان نما و آئینه ی گیتی نما تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند، و عیسی گویند که مرده زنده می کند، و خضر گویند که آب حیات خورده است، و سلیمان گویند که زبان مرغان می داند.» (همان، 75)

علاوه بر نسفی افراد دیگری در این عرصه فعالیت داشته اند همچون «عبدالکریم جیلی (گیلانی) (832 - 767.ق.)» که در کتاب: الانسان الکامل فی معرفه الاواخر والاولئ، به این نظریه روی آورد و پس از او کم کم، این بحث صورت کلاسیک به خود گرفت و یکی از باورهای اهل معنی شد. انسان کامل، به نظر جیلی (قطب) است که سپهر وجود از آغاز تا انجام بر روی او می چرخد. این قطب از زمانی که هستی، هستی یافت، یگانه و دگرگونی ناپذیر بوده است. او به شیوه های گوناگون جامه به تن کرده است و در هر جامه ای، نام جداگانه ای داشته است؛ اما نام واقعی او محمد است. (جلالی، 1378) به اعتقاد عبدالکریم گیلانی، سه مرتبه از تکامل برای انسان کامل وجود دارد، در مرتبه نخست، اسماء و صفات الهی به انسان کامل بخشیده می شود و در مرتبه دوم، او می تواند حقایق الهی و انسانی را دریابد و از اسرار عالم غیب آگاه شود و در مرتبه سوم، قدرت آفرینندگی و اقتدار می یابد تا این قدرت را در جهان طبیعت آشکار سازد و همه عالم فرمانبر قدرت اوست. (همان)

«در آثار عارفان شهیری چون سنایی، عطار، مولانا و... هدف نهایی از طرح و تحلیل کلیه مباحث عرفانی و ارایه داستان و تمثیلات شیرین و ژرف نگری های دقیق روانی و کلامی از ابعاد شخصیت های در اوج یا حسیض اخلاقی چیزی جز تبیین و توجیه صفات ارزشمند انسان کامل و رهنمونی به مکتب روحانی او منظور نظر نیست. این انسان در نظر صوفیه هدف غایی تربیت به شمار می رود، مظهر جمیع اسماء و صفات خداوندی، نگهدار جهان و شرط بقای طبیعت است و اگر محض او نبود، طبیعت خلعت وجود نمی پوشید. و نوری که خداوند را به خود می نماید، پدید نمی آمد.



مرآت حق نما به حقیقت همین دل است

جام جهان نما دل انسان کامل است

(نعمت الله ولی، دیوان)

(شبه بخش، 1388: 152)

مولوی نیز در آثار خود با تعابیر گوناگون به انسان کامل پرداخته چنانچه در مثنوی وزین خود نی را نماد انسان کامل گرفته که از اصل و مبدأ خویش که همان قرب حق تعالی است، جدا گشته و نالان در انتظار بازگشت به اصل خویش است.

بشنواین نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

(مولوی، 1392: ج 1/51)

«شاه نعمت الله در تعریف انسان کامل گوید: انسان اسم مردمک چشم است، که چون انسان کامل همه چیز بین است اما

خود بین نیست.

ور نباشد این چنین حیوان بود

کون جامع نزد ما انسان بود

معنی مجموع قران را بدان

جامع انسان کامل را بخوان

در خیال صورت او بر کمال»

نقش می بندد جمال ذوالجلال

(سجادی، 1389: 151-150)

«امام خمینی، از آخرین چهره های عرفانی است که به بحث انسان کامل در آثار مختلف از جمله در شرح دعای سحر و مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، پرداخته است و درباره حقیقت انسان و انسان کامل سخن گفته است. در عرفان امام خمینی، نخستین حقیقتی که در عالم وجود ظاهر شده، انسان کامل است. او، صورت حق و جلوه تمام اسماء حسنی و امثال علیای الهی است. او، تام ترین کلمات الهی است و به وسیله اوست که دایره وجود به آخر می رسد. نباء اعظم است. تجلی خدا در انسان کامل، بدون واسطه هیچ صفتی یا اسمی نیست. عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان ثابتة ممکنات سیادت دارد. نسبت میان عین ثابت انسان کامل و اعیان دیگر در حضرت اعیان، مثل نسبت بین اسم اعظم الهی در حضرت واحدیت با اسماء دیگر است.» (جلالی، 1378)

«حاصل کلام آن که: انسان کامل در نظر صوفیان ایرانی نسخه حق است که عالم، قائم به حقیقت اوست و افلاک با انفس او در گردشند. این انسان کامل معلم ملائک است و اولین نور الهی است که در عالم وجود ظاهر شد عالم پیوسته بدو محفوظ است، و به حسب نوع، اشرف و اعظم مخلوقات است. آئینه تمام نمائست که در لطافت خود حقایق علویه را منعکس می نماید، و در جسمانیّت نمونه ایست از عالم کبیر.» (گوهرین، 1367: 129)

نتیجه گیری :

در فرهنگ ایرانی مبتنی بر تعالیم اسلامی انسان برترین آفریده خدا و اشرف مخلوقات است و با عناوین از قبیل ریس مدینه فاضله، خلیفه الله، کون جامع، عالم اصغر، ولی، غایت خلقت، مظهر تام جمیع صفات الاهی و... معرفی می شود. زیرا

انسان تنها مخلوقی است که ظرفیت چنین مقامی را دارد و آن هم به خاطر خلقت منحصر به فرد اوست. او موجودی است مرکب از دو بعد مادی و معنوی چنین موجودی هم جنبه ملکوتی و الهی دارد و هم جنبه خلقی و جنبه مادی. انسان هم از عقل برخوردار است، هم از نفس. او قوه و استعداد نیل به کمال و سعادت را دارد، اما شایستگی بالعقل را باید کسب کند. و انسان کامل این استعداد را فعلیت می بخشد. دارای ولایت تکوینی است یا به عبارت دیگر محل ظهور فعل و قدرت الهی می باشد و قدرت تصرف در جهان را به اذن خدا دارد. او قطب عالم است که جهام بر مدار او می چرخد و واسطه فیض الهی می باشد. چنین شخصی از آنجا که برترین مظهر الهی و آینه خدای ناماست، شناخت او مفتاح معرفه الله است و تماشای سیمای او شهود وجه الله است. البته انسان شناسی ثمره عملی نیز دارد و بر زندگی و جهت گیری انسان تأثیری ژرف دارد. از سویی شناخت ظرفیت و استعداد آدمی و توجه به غایت خلقت، انسان را در جهت شکوفا کردن آن استعداد و حرکت بسوی آن غایت مدد می رساند و از سوی دیگر شناخت انسان کامل و توجه به او و ارتباط باطنی با او به عنوان چراغ هدایت و سرمشق حرکت شرط لازم برای رسیدن به کمال است. بنا بر این، طرح بحث انسان شناسی و انسان کامل در فرهنگ ما صرفاً کنکاشی نظری از روی کنجکاوای محض نیست، بلکه ثمرات معرفتی و ژرفی دارد.

مراجع:

- قران کریم
- آرزو، عبدالغفور، 1388، مقایسه انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ، چ 1، تهران، مرکز آفرینش های ادبی)
- اخلاقی - شریتمداری، 1386، انسان شناسی در اندیشه امام خمینی (س)، چ 2، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)
- ابراهیم زاده آملی، عبدالله، انسان در نگاه اسلام و اوامنیسم، مجله پژوهشکده تحقیقات سپاه، 1385
- جلالی، غلام رضا، مقاله نظریه انسان کامل از عرفان ابن عربی تا عرفان امام خمینی، 1378
- جهانگیری، محسن، 1383، محی الدین عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، چ 5، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- حاجی صادقی، عبدالله، انسان کامل در اندیشه مطهری، قبسات، شماره 31 و 30، 1383
- حجازی، بهجت السادات، 1390، انسان کامل از نگاه عطار، تهران انتشارات آوای نور
- حلیبی، علی اصغر، 1374، انسان در اسلام و مکاتب غربی، چ 2، تهران انتشارات اساطیر
- حمامی لاله زار، یونس، مقاله یهودیت، 1384، www.iranjewish.com
- دهخدا، علی اکبر، 1342، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- سجادی، سید جعفر، 1389، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ 9، تهران، انتشارات طهوری
- سید مظهری، منیره، بررسی تطبیقی سیمای انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا، فصل نامه تخصصی ادیان و عرفان دانشگاه آزاد واحد کرج، سال هفتم، شماره 25، 1389
- شریعتی، علی، 1389، انسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین، تهران، انتشارات الهام
- شه بخش آمنه، 1388، شناخت و تبیین انسان کامل در حوزه عرفان عملی، مجله تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره 34
- صادقی ارزگانی، محمد امین، 1382، انسان کامل از نگاه امام خمینی و عارفان مسلمان، قم، انتشارات مؤسسه ی بوستان کتاب
- کبیر، یحیی، 1384، انسان شناسی، انسان کامل در مکتب عرفانی صائین الدین ابن ترکه، چ 1، انتشارات مطبوعات دینی
- گوهرین، سید صادق، 1367، شرح اصطلاحات تصوف، چ 1، انتشارات زوار
- محمدی آرائی، مریم، انسان کامل از نگاه عرفان و حکمت صدرایی، پایگاه اطلاع رسانی آینده روشن، 1388، www.entezar.ir



دومین کنفرانس بین المللی اقتصاد، مدیریت و فرهنگ ایرانی اسلامی

اردیبهل – مرداد ۱۳۹۴

با مجوز رسمی از وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی – اداره کل استان اردبیل

- محمدی ری شهری، محمد، 1387، انسان شناسی از منظر قرآن و حدیث، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث)
- مصباح یزدی، محمد تقی، 1390، انسان شناسی در قرآن، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- مطهری، مرتضی، 1391، انسان کامل، ج5، تهران انتشارات صدرا
- مولوی، جلال الدین محمد، 1392، مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی، دفتر 2 و 1، تهران، انتشارات اطلاعات
- مومنی، علی، 1387، کمال انسان و انسان کامل، قم، انتشارات اشراق
- نسفی، عزیز الدین، 1388، کتاب الانسان الكامل، ج9، تهران انتشارات طهوری
- نصری، عبدالله، 1376، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ج4، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی